

## سوره ی ملک (۶۷)

بسم الله الرحمن الرحيم

در قرآن دو سوره با کلمه «تَبَارَكَ» آغاز می‌شود؛ یکی همین سوره ی «ملک» است، دیگری سوره ی «فرقان». منظور از تَبَارَكَ در این دو سوره، ذکر برکات خداوندی است. در سوره ی «فرقان» برکات قرآن و پر خیر و نعمت بودن آن را یادآوری کرده ، در این سوره برکت مُلک و پادشاهی خدا را ذکر می‌کند. بسیار به ندرت پیش می‌آید که نظام سیاسی کشوری برای مردمش سراسر خیر و برکت باشد، اما آثار پربرکت و پرثمر مُلک و سلطنت الهی مطلق و همیشگی است.

**تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ** بزرگوار است آن‌که ملك جهان به دست قدرت اوست. **تَبَارَكَ** و «مبارک» هر دو از ریشه ی «بَرَك» گرفته شده است. در زبان عربی، حالتی را که شتر سینه‌اش را بر زمین می‌گذارد تا سوارش شوند ، «بَرَك» می‌گویند. این کلمه در تمام مشتقاتش نوعی راحتی و خدمت‌رسانی را می‌رساند؛ چنانکه خود شتر هم مرکب رام و راحت و حیوان صبور و آرامی است و بدون این حیوان عرب جاهلی نمی‌توانست سفر کند. در هر حال، کلمه ی «برکت» با مفاهیم خیر و خوبی و نیکی و دوام همراه است. **بِيَدِهِ الْمُلْكُ**، یعنی آن‌که مُلک و پادشاهی به‌دست اوست؛ نیاز به‌گفتن ندارد که منظور از «بِد» ، دست ظاهری نیست. «بِد» مجازاً به معنی قدرت است. یعنی قدرت و اراده ی خداست که جهان را اداره و تدبیر می‌کند.

**وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** و او بر هر چیزی قدیر است. «قدیر» از ماده ی «قَدَر» است. و «قدر» یعنی اندازه. می‌گوید خداست که برای هر امری قدر و اندازه‌ای نهاده است. یعنی دنیا آشفته و بی نظم نیست ، بلکه نظاممند و قانونمند است و هر چیز سر جای خود قرار دارد. در سراسر جهان روابط مقداری برقرار است. جهان مانند کارخانه‌ای است که فی‌المثل اگر ده هزار نفر در آن کار می‌کنند، همه روی حساب و برنامه‌ی دقیق مشغول کارند. از جمله آثار و آیات مُلک الهی ، مرگ و زندگی است که هر دو به دست اوست. خداوند صاحب اختیار و پدیدآورنده ی حیات و ممات هر موجودی است:

**الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ**، او کسی است که مرگ و حیات را آفرید. در این آیه مرگ را مخلوق شمرده است! و این در خور توجه کسانی است که گمان می‌کنند با ترک دنیا همه چیز نابود می‌شود. مرگ حالتی است انتقالی. پیش از این گفته‌ام و مثال آورده‌ام که کرم ابریشم پس از مدتی که به صورت خزنده زندگی می‌کند ، ظاهراً می‌میرد و درون پیله‌ای که به دور خود می‌تند ، چند هفته‌ای را به شکل کیسولی قهوه‌ای رنگ و خشک و

بی‌حرکت که هیچ علایم حیات در آن به چشم نمی‌خورد می‌گذراند. ولی یکباره دگر دیسی می‌یابد و زنده می‌شود و به صورت پروانه از پیله بیرون می‌آید. این نرم‌تن در تمام مدتی که مرده و بی‌حرکت به نظر می‌رسد، در درونش فعل و انفعالاتی در جریان است که سرانجام آن را از کرم تبدیل به پروانه می‌کند. این کرم در پیله‌اش، که حکم گور را برای او دارد، دورانی را طی می‌کند که از نظر ما ناشناخته است. و این شبیه است به دوران پس از مرگ انسان که در نشئه‌ای دیگر از نو زنده می‌شود.

**وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ**، «نشئه» یعنی انشاء و آفرینش و پدید آمدن. می‌گوید شما که این نشئه و آفرینش نخستین، یعنی نشئه‌ی دنیوی، را دیده‌اید، **فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ**! پس چرا نشئه‌ی دیگر را باور نمی‌کنید؟

هدف خدا از آفرینش زندگی و مرگ چیست؟ **لِيُبْلِغَكُمْ**، برای آنکه شما را بیازماید. چه آزمایشی؟ **أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا**، اینکه کدام یک از شما نیکوتر عمل می‌کنید. نمی‌گوید که تا معلوم شود کدامتان بیشتر عمل می‌کنید؛ بلکه کدامتان بهتر عمل می‌کنید. بنابراین هدف از خلقت، بهتر عمل کردن و نیکوکارتر بودن است.

قرآن در چند آیه در باب هدف خلقت سخن گفته است. از جمله: **وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ**.<sup>۱</sup> و من جن (انسان‌هایی که شما نمی‌شناسید یا هنوز به جهان نیامده‌اند) و انس (آدم‌های مانوس شما) را نیافریده‌ام، جز آنکه مرا عبادت کنند. قبلاً گفته‌بودیم که «عبادت» هموار و رام کردن نفس برای پذیرش ارزش‌های الهی است. پس ترجمه «عبادت» به «پرستش» غلط است. عبادت فلسفه‌ی خلقت را نشان می‌دهد؛ زندگی در این جهان فرصتی است تا معلوم شود چه کسی بهتر عمل می‌کند؛ چنان‌که اگر مرحله‌ی در علم آموزی نبود، محصل انگیزه‌ی درس خواندن نداشت، ولی وقتی می‌بیند مراتب دانش‌اندوزی بسیار و وقت او محدود است، تلاش می‌کند تا مرحله‌ای از دانش را پشت سر بگذارد و به مرحله‌ی بالاتر برود. اگر آدمی در دنیا برای ابد زنده بود و مرگ به سراغش نمی‌آمد، دیگر از او توقع نمی‌رفت که به بد و خوب عملش فکر کند.

در حدیثی از پیامبر آمده است: کسی از شما کردارش «أحسن»، یعنی زیباتر و بهتر است که: **أَتَمَّكُمْ عَقْلًا**، عقلش کامل‌تر است و خرد را بیشتر به‌کار می‌بندد. **وَأَشَدَّكُمْ لِلَّهِ خَوْفًا**، و بیش از همه از خدا می‌ترسد. **وَأَحْسَنَكُمْ فِيمَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ وَنَهَى عَنْهُ نَظْرًا**، و توجهش به اوامر و نواهی خدا بیشتر از دیگران است، برای او بسیار مهم است که بداند خدا چه کارهایی را امر یا نهی کرده است، تا به آنچه خدا می‌پسندد عمل کند و از آنچه نزد خداوند ناپسند است دوری کند.

در حدیث دیگری از امام صادق (ع) آمده است که منظور این نیست که چه کسی بیشتر به کار خیر می‌پردازد، چون کمیت عمل ملاک نیست، **وَلَكِنْ أَصْوَبَكُمْ عَمَلًا**، بلکه چه کسی درست‌تر عمل می‌کند. و درست‌تر عمل کردن، یعنی در هر عملی پروای حق و خشیت خدا داشتن؛ یعنی خداپرستی در عمل و صدق و پاکی در نیت نشان دادن. پس، اصل در عمل این است که نیت انسان پاک باشد و فقط خدا را در نظر بگیرد. و باز از پیامبر نقل شده است که فرمود: **الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّى يَخْلُصَ**. پاک نگه داشتن عمل شایسته از آلودگی، از خود عمل شایسته دشوارتر است. به عبارت دیگر، عمل خوب و نیکو کردن آسان‌تر است از حفظ کردن آن از ناخالصی‌هایی چون ریا و نفع‌طلبی و دنیاطلبی و مانند

۱. واقعه (۵۶) / ۶۲.

۲. ذاریات (۵۱) / ۵۶.

شرحی بر سوره ملک (۶۷)، \_\_\_\_\_ ۳

أَنهَا. وَالْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ. و نشاندهی عمل خالص آن است که تو در قبال آن توقع نداشته باشی که کسی جز خدا از تو تشکر کند و این نکته‌ی بسیار مهمی است. آدمی طبعاً دوست دارد که وقتی کار خوبی انجام می‌دهد، از او تشکر و قدردانی شود، یا لاقلاً از کارش با خبر شوند و در نظر دیگران آدم خوب و نیکوکاری جلوه کند. من در این مراکز اسلامی ایرانی که آمریکا وجود دارد، کمتر دیده و شنیده‌ام که میان اعضای آن اختلاف نباشد. کار می‌کنند، تلاش می‌کنند، ولی وقتی که می‌بینند چندان تشکری از آنها نمی‌شود و چندان دیده نشده‌اند، رها می‌کنند و می‌روند. این رفتار به خوبی نشان می‌دهد که عکس‌العمل دیگران برای ما بسیار مهم است و ما سخت نیاز به تأیید و تحسین آنها داریم. ما بسیار نیازمند آن هستیم که دیگران تحویلیمان بگیرند، یا ارزش کارمان را بفهمند و از نظر آنها انسان نیک و ارزشمندی جلوه کنیم. این نشان می‌دهد که کار ما خالص برای خدا نیست. اگر کسی کاری برای خدا کرده، نباید از غیر او انتظار قدردانی داشته باشد. این هم از مواردی است که معلوم می‌کند که در این امتحانی که خدا از ما می‌گیرد، تا چه اندازه اخلاص داریم.

وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفْوُ. و اوست که صاحب عزت و بخشنده و آمرزنده است. این نکته‌ی مهمی است؛ معمولاً اشخاصی که قدرتمند و صاحب عزت‌اند بیشتر اهل کيفر دادن‌اند تا بخشیدن، ولی خدا هم صاحب قدرت و عزت مطلق است و هم بخشایشگر و بسیار آمرزنده.

الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا، آن‌که هفت آسمان را بر روی یکدیگر پدید آورد. ببینید کلمه‌ی «الذی» مرتب تکرار شده است. پی در پی می‌گوید آن کسی که چنان و چنین است، آن‌که ملک به دست اوست، آن‌که ... همه تأکید است بر آن‌که چشم امید بشر جز به سوی او نباید باشد.

مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ و در آفرینش خداوند رحمان- که خود آفرینش نیز از آثار رحمانیت اوست- هیچ تفاوتی نمی‌بینید. «تفاوت» باب افتعال از مصدر «فوت» است، به معنی از دست رفتن. «تفاوت» ندارند، یعنی اینها با هم اختلافی ندارند و هماهنگ‌اند.

اما راجع به «هفت آسمان»، که خیلی درباره‌ی آن بحث و فحص شده است، توضیح کوتاهی بدهم. بعضی از مفسران گذشته با تصور بطليموس، هفت آسمان را هفت ستاره منظومه‌ی شمسی گرفته‌اند. امروز هم کسانی بر این نظریه باستانی‌اند، بعضی دیگر گفته‌اند آسمانی که بر فراز سر ماست و ستاره‌هایی که در آن می‌بینیم، همه آسمان اول به حساب می‌آیند، چون نزدیکترین آسمان به ما هستند. اما شش آسمان دیگر وجود دارد که هر یک بر فراز دیگری است. یادم هست آقای خمینی در یکی از سخنرانی‌ها، گفتند که تمام این کهکشان فقط آسمان اول جهان را تشکیل می‌دهند.

در قرآن در ده دوازده آیه به این هفت آسمان اشاره شده است و اگر دقت کنیم، خواهیم دید هفت آسمانی که قرآن می‌گوید، همین فیلترها یا طبقات محافظ زمین است. در بقیه‌ی آیات هم اگر دقت کنیم، همین معنی را در می‌یابیم. آسمان‌هایی که طبقه طبقه بر فراز زمین قرار دارد، مثل لانه‌های پیاپی، هر کدام نقش حفاظتی برای زمین ما دارد. مثلاً آسمان یا طبقه‌ی ایزوسفر، یعنی همان لایه‌ی اُزنی که بسیار رقیق است، مانع رسیدن بخشی از اشعه‌ی ماوراءبنفش خورشید به زمین می‌شود که می‌تواند آثار زیان‌بخش برای حیات زمینی داشته باشد. طبقات دیگر هم هر کدام نقشی دارند، که اگر بخواهم به آنها بپردازم از مقصود خود دور می‌افتیم.

در هر حال، نکته‌ی ظریفی که باید به آن توجه کرد این است که ندیدن و نبودن تفاوت در طبقات هفتگانه‌ی آسمان دلیل است بر رحمانیت خداوند. خداوند برای آنکه حیات در زمین حفظ شود، بر روی آن طبقات محافظی پدید آورده است و این از آثار رحمت خداست. بدون این طبقات محافظ حیات‌ی در زمین به‌وجود نمی‌آمد. پس، در این آفرینش، «تفاوت»، یعنی عیب و نقص و خلل‌ی نمی‌بینی. جایی در آسمان نیست که معیوب باشد. «تفاوت» در این آیه دلالت بر خدشه و عدم انسجام و ناهماهنگی و نقص و کم و کاستی دارد.

**فَارْجِعِ الْبَصَرَ** پس، بار دیگر بنگر. امروز که چشم انسان مجهز به دوربین‌های نجومی شده است، آیا هیچ نقص و نارسایی در این آسمان‌ها می‌یابد؟ یا هر چه می‌بیند و بیشتر و دقیق‌تر می‌نگرد، اعجابش بیشتر می‌شود؟ **هَلْ تَرَىٰ مِنْ فُطُورٍ**. آیا هیچ شکافی و خللی می‌بینی؟ «فطور» یعنی پارگی و شکاف. «فطر» هم که ریشه این کلمه است، به معنی پارگی و شکافتگی است. رمضان هم با عید «فطر» به پایان می‌رسد که پیوند این ماه را با ما قطع می‌کند.

**ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ**، باز هم خیره شو و در آسمان چشم بگردان. **كَرَّتَيْنِ**، چندین و چند بار نظر کن. **يُنْقَلِبُ إِلَيْكَ الْبَصَرَ خَاسِئًا**، آنقدر تا پلک نگاهت فروافتد. **وَهُوَ حَسِيرٌ**. درحالی‌که توانش طاق شود. یعنی هر چه می‌خواهی بنگر، تا چشمت خسته شود؛ هیچ عیبی در این آفرینش نمی‌توانی دید. و این تعبیری مجازی است از ناتوانی آدمی در گرفتن خطا از صنع الهی.

به یاد داشته باشید که این آیات در هزار و چهارصد سال پیش در جامعه‌ی بسته و عقب‌افتاده‌ی قبیلگی، که بویی از علم نبرده بود، نازل شده است. به مسائلی توجه داده شده که برای آن مردم کاملاً بیگانه بوده است. پس، اگر پیامبر آدم فرصت‌طلبی بود که می‌خواست به قدرت برسد، باید چیزهایی می‌گفت که مردم می‌فهمیدند و می‌پسندیدند، نه چیزهایی که از آن سر در نمی‌آوردند. کسی که به دنبال قدرت است، هر اندازه هم مطالب علمی مطرح کند، کسی جذب او نمی‌شود. پس این آیات به خوبی نشان می‌دهد که قرآن وحی آسمانی است، نه بافته شده مردم و زمانه‌ی خود، در آن مسائلی مطرح شده که مربوط به آیندگان است، یعنی هر چه بشر بیشتر در علم پیشرفت کند، این کتاب را بیشتر و بهتر می‌فهمد.

**وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ**، و همانا آسمان پایین را به چراغ‌هایی آذین بسته‌ایم.

در اینجا «دنیا» به معنای کره‌ی زمین نیست، چون نمی‌گوید آسمان آرض. دنیا در اینجا صفت است برای **السَّمَاء**. یعنی آسمان پایین. پیش از این سخن از هفت آسمان بود و در اینجا به نزدیک‌ترین آن به ما اشاره می‌کند. آسمانی که: **زَيَّنَّاهَا لِلنَّاطِقِينَ**.<sup>۴</sup> آن را برای بینندگان زینت داده‌ایم و زیبا ساخته‌ایم. با چه چیز؟ با چراغ‌هایی («مصابیح»).

فضا نوردانی که از پروازشان در فضاها بی‌کران گزارش داده‌اند، گفته‌اند که آسمان فقط از سطح زمین برای ساکنانش زیباست، و گرنه بالاتر از جو زمین، آسمان مثل زغال سیاه است. این رنگ آبی یا لاجوردی زیبای آسمان، به سبب غلظت اکسیژن و هیدروژن و ازتی است که در جو زمین وجود دارد. شفق سرخ که هنگام سپیده دم یا غروب در آسمان پیدا دیده می‌شود یا تلولو زیبای ستارگان در شب، همه برای این است که هوا غلظت دارد و نور در عبور از آن می‌شکند و این رنگ‌های چشم‌نواز و زیبایی‌های شگفت‌آور را پدید

شرحی بر سوره ملک (۶۷)، ..... ۵

می‌آورد، والا آسمان، به تعبیر یکی از همین فضانوردان، مانند تخته سیاهی است که یک مشت گچ روی آن پاشیده باشند. قرآن بارها یادآور شده است که آسمان از این پایین که شما به آن می‌نگرید زیباست: **زَيَّاها لِلنَّاطِرِينَ**. «ناظران» یعنی کسانی که از زمین آسمان را تماشا می‌کنند.

در اینجا بد نیست اشاره کنم به کتاب علمی و ارزشمند «هفت آسمان»، که در آن هم آیات قرآن را در باره هفت آسمان مطرح کرده و هم مسائل علمی مربوط به فضا را. به گفته‌ی نویسنده، طبقه‌ی ایزوسفر نور خورشید را در خود جذب می‌کند و در شب پس می‌دهد یا باز می‌تاباند؛ مثل تسبیح‌های شب‌نما که نور چراغ را در خود جذب می‌کند و در تاریکی آن را بازتاب می‌دهد. بنابراین، آسمان هیچ وقت تاریک مطلق نیست و همیشه تا حدی نور دارد؛ درحالی‌که طبقات بالاتر اصلاً چنین نیست.

**وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ**. ضمیر «ها» در **جَعَلْنَاهَا**، به هفت آسمان باز می‌گردد. و ما این آسمان‌ها را تیرهای راندن شیاطین ساختیم. «رُجُوم» جمع رجم است که «سنگباران» ترجمه می‌شود، چنانکه گفتیم، برخورد ذرات در طبقه‌ی ایزوسفر با بعضی از پرتوهای زیانبار خورشیدی، که گویی نیزه‌هایی هستند که به سوی زمین پرتاب می‌شوند، در اینجا به زبان تمثیلی یاد شده است. **وَأَعْتَدْنَا لَهُم عَذَابَ السَّعِيرِ**. و برای آنها عذاب سوزان آماده کرده‌ایم.

پرسی که در اینجا مطرح می‌شود این است که شیاطین چه ربطی به آسمان دارند؟ نقش شیطان که در آسمان نیست؟ مگر شیطانی که قرآن از او سخن می‌گوید موجود و سوسه‌کننده و دعوت‌کننده‌ی انسان به ارتکاب معاصی نیست؟ آیا واقعاً در آسمان تیراندازی کمین کرده‌اند تا شیطان‌ها را با تیر بزنند؟ آیا در آسمان انسان‌های شیطان‌صفت رفت و آمد دارند و کسی از آن بالا به سوی آنها تیراندازی می‌کند؟ شما اگر تفاسیر را ببینید، درباره‌ی این موضوع حرف‌های عجیب و غریبی در آنها پیدا می‌کنید. مثلاً گفته‌اند شیطان‌ها در آسمان کمین می‌کردند تا آنچه را که خدا به پیامبران وحی می‌کرده استراق سمع کنند، اما با نزول قرآن، دیگر آنها نتوانستند به کمین کردن و پنهانی گوش دادن وحی بایستند، چون با تیرهایی که به سویشان پرتاب می‌شد، از کمینگاهشان رانده می‌شدند. و از این قبیل سخنان.

اما در قرآن، کلمه «شیطان» صفت است. موجودی که ما او را «شیطان» می‌خوانیم، چون از رحمت خدا دور شد، یعنی از مدار وجودی‌اش خارج شد، به او «شیطان» گفته می‌شود. یعنی صفت «شیطننت» به او نسبت داده می‌شود. به‌طور کلی، هر چیزی که از مدار وجودی خود بیرون رود، زیان به بار می‌آورد و مرتکب شیطننت می‌گردد. اصلاً تعبیر «شیاطین انس» به روشنی دلالت دارد بر اینکه انسان‌هایی هستند که از جنس شیطان‌اند. یعنی شیطان صفت‌اند. آنها مطابق نظامات اخلاقی عمل نمی‌کنند. در حدیث آمده است که ناخن‌هایشان را تمیز نگاه دارید، چون زیر آن محل تجمع شیاطین است. یا آب آلوده نخورید، چون در آن شیاطین سکونت دارند. پس، معلوم می‌شود که به هر چیز مضر، که در واقع از مدار حق، یعنی حق و مرتبه‌ی وجودی خود، تجاوز کرده باشد «شیطان» گفته می‌شود.

در هر حال، شهاب سنگ‌های سرگردان آسمان، که گفته می‌شود در هر شب چند میلیون از آنها با جو زمین برخورد می‌کنند و می‌سوزند، همه «شیطان» نام دارند. اجرام دیگر همه در مدار خود و بر طبق نظمی در حرکت و گردش‌اند. اما آنها که خارج از نظام‌اند

شیاطین شمرده می‌شوند. پس، چه انسان و چه غیر آن، از جمله جرم آسمانی، می‌تواند به صفت «شیطننت» و «شیطان» متصف شود.

پس هفت آسمان دو نقش دارد؛ یکی زیبا ساختن و آراستن فضای زمین برای ناظران است، دیگر محافظت کردن از آن. گفتیم که جو زمین غلیظ است، ولی هوای اطراف آن هر چه دورتر می‌رود رقیق‌تر و مولکولی‌تر می‌شود؛ بنابراین وقتی که جرمی با جو نزدیک زمین، که فشرده‌تر است، برخورد می‌کند، در اثر اصطکاک با اکسیژن و هیدروژن و ازت و گازهای دیگر، چندان دمایش بالا می‌رود که آتش می‌گیرد و می‌سوزد. و این است معنی **رُجُومًا لِّلشَّيَاطِينِ**، یعنی جو زمین است که آنها را می‌سوزاند. **وَأَعْتَدْنَا لَهُمُ عَذَابَ السَّعِيرِ**. «سعیر» یعنی آتش. پس، این اجرام سرگردان این‌گونه از میان می‌روند.

**وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ**. و به همین ترتیب و با همین مکانیسم آنها که به پروردگارشان کافر می‌شوند، به عذاب دوزخ دچار خواهند شد که بد بازگشتگاهی است. یعنی همان‌طور که در طبیعت چیزی اگر از مدار خود بیرون رود، دچار برخورد و اصطکاک می‌شود، و این سنت و نظامی است در عالم طبیعت، در عالم بشری هم چنین است و همان قانون بر او حاکم است. جهان با یک نظام واحد اداره می‌شود و قوانین خدا در همه جا یکسان است. بنابراین انسان هم در مسیر و مداری باید حرکت کند که خداوند متناسب با ساختار روحی روانی او تعیین کرده است.

این پنج آیه آغاز سوره درباره‌ی طبیعت بود و مُلک خدا و آسمان‌های هفت‌گانه و نقش دو گانه‌ی زیبایی و حفاظت آنها برای حیات کره‌ی ارض.

**إِذَا الْأَنْفُسُ فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَهِيَ تَفُورُ**. آن‌گاه که کافران در آتش افکنده شوند، آوازی جان‌گداز از آن بشنوند. «شهیق» همان صدای گر گرفتن یکباره آتش است وقتی که مثلاً نفت در آن می‌ریزند. و این تشبیهی است برای تقریب به ذهن. **وَهِيَ تَفُورُ**. ناگهان و یکباره آتش شعله می‌کشد و شدت می‌گیرد. باز هم تکرار می‌کنم که آیات مربوط به بهشت و دوزخ را باید از آیات متشابهات شمرده و صورت سمبلیک آن را در نظر گرفت. این حوادث در عالمی غیر دنیایی رخ می‌دهد و به ناچار با مثال‌های دنیایی از آن سخن گفته شده است. غرض آن است که بفهماند موضوع بسیار جدی است و انسان باید از چنین سرنوشتی بیمناک باشد.

**تَكَادُ تَمِيرُ مِنَ الْعَيْظِ**، انگار نزدیک است آن آتش پاره پاره شود. «غیظ»، بر شدت گرما و سوزندگی آن آتش دلالت دارد. **كَلَّمَا أَلْقَى فِيهَا فُجُجًا سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ**. هرگاه که گروهی در آن افکنده شوند، از آنها می‌پرسند که آیا کسی شما را از چنین روزی بیم نداده بود؟ «نذیر» یعنی انذار کننده و بیم دهنده. آیا کسی نیامد که شما را از چنین خطر بزرگی بیم دهد؟ **قَالُوا بَلَى**. می‌گویند چرا. **قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ**، بیم‌کننده و هشدار دهنده آمد. **فَكَذَّبْنَا** ولی ما او را تکذیب کردیم و دروغگو پنداشتیم. **وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ** و گفتیم خدا چیزی نفرستاده و نبوت و کتب آسمانی همه دروغ و ساختگی است. **إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ**. و گفتیم شما (پیامبران و پیروان ثن) جز در گمراهی بزرگی نیستید. ضلال در اینجا به معنای خوش باوری و ساده‌لوحی است. ما می‌گفتیم فقط آدم‌های ابله و ساده‌لوح به این چیزها باور دارند، خیال می‌کنند که از آسمان به پیامبران وحی می‌شده و بهشت و جهنمی وجود دارد که آدم‌ها در آنجا می‌سوزند یا به آنها حور و قصور می‌دهند. این معتقدات را ما مسخره می‌کردیم و مضحک می‌شمردیم.

و مگر امروز کسانی همین حرف‌ها را نمی‌زنند؟ شما در این تلویزیون‌ها می‌بینید که با صد زبان همین حرف‌ها را می‌زنند و دین و ایمان را به مسخره می‌گیرند. امروز هم درست همین را می‌گویند که قرآن نقل کرده: چیزی از سوی خدا نیامده و همه‌ی آنهایی که ادعای رسالت و پیامبری کرده‌اند دروغگو بوده‌اند و مشتی مردم نادان و فریب خورده هم حرف‌های آنها را باور کرده‌اند.

**وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ**. در آنجا اعتراف خواهند کرد که **لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ**، اگر ما گوش شنوا داشتیم، **أَوْ نَعْقِلُ**، یا لااقل عقل خود را کار می‌بستیم، **مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ**. اکنون در زمره‌ی اصحاب سعیر نبودیم و به چنین سرنوشتی دچار نمی‌شدیم. «سمع» همان نقل است؛ یعنی آنچه نقل می‌شود و به سمع انسان می‌رسد. «سمع» اصطلاحاً به هر آنچه خدا و پیامبر و خردمندان عالم گفته‌اند اطلاق می‌شود، که حضرت امیر (ع) آن را «عقل مسموع» گفته است، در مقابل «عقل مطبوع» که در طبع و سرشت انسان است، یعنی همان عقل فطری آدمی که او را از جانوران دیگر متمایز می‌سازد. بنابراین، انسان گاه از راه سمع و نقل پی به حقیقت می‌برد و گاه از راه به کار بستن عقل و خرد.

**فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ** پس، به گناه و خطایشان اعتراف می‌کنند. **فَسُحِقًا لِّأَصْحَابِ السَّعِيرِ**. پس، دوری از رحمت حق باد اهل این آتش را! «سُحِقًا» یعنی دوری از رحمت. و این بدترین دوری است و سرنوشت بسیار بدی است برای بشر. فلاکتی بزرگتر از آن نیست که انسان چنین سرنوشتی پیدا کند.

**إِنَّ الدِّينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ** اما آنها که در نهان از پروردگارشان می‌ترسند. نه آنها که برای رو درباستی از مردم خیلی کارها را نمی‌کنند، بلکه آنها که پلیس درونی دارند و در کارهای خود وجدان را در نظر می‌گیرند و نیاز به مراقب بیرونی ندارند و در پنهان از خدایشان بیم دارند. دیده‌اید که مثلاً در ترافیک، وقتی سر و کله پلیس دور باشد، آدم وقتی می‌بیند خیلی دارد معطل می‌شود، از خط ممنوع عبور می‌کند و قوانین راهنمایی را زیرپا می‌گذارد. ولی آدم با ایمان بدون ترس از جریمه و مجازات از خداوند بیم می‌کند و نسبت به او خشیت دارد. **لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ**. برای آنها آمرزش و مغفرت و اجر بزرگی است.

**وَأَسْرُوا قَوْلَكُمْ** و گفته‌هایتان را چه پنهان کنید، **أَوَاجْهَرُوا بِهِ**، و چه آن را آشکار بگویند، خداوند هر دو را می‌داند و برای او تفاوت نمی‌کند. چرا؟ چون **إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ**. برای اینکه خداوند به آنچه در سینه‌هاست داناست. سینه‌ی آدمی در واقع صندوقچه‌ی اسرار اوست. بارها گفته‌ام که دیدن و درک کردن، در حقیقت روند و جریانی است که بسیار سریع به وقوع می‌پیوندد. ده‌ها فعل و انفعال در ما صورت می‌گیرد تا نتیجه‌اش مثلاً در فعل دیدن ما ظاهر شود و چیزی را ببینیم و تشخیص بدهیم که چیست. یا وقتی صدایی می‌شنویم، ده‌ها و بلکه صدها فعل و انفعالات فیزیکی و شیمیایی روی می‌دهد تا ما درک کنیم که چه شنیده‌ایم و آنچه شنیده‌ایم مفهومش چیست. اما تمام این فعل و انفعالات در مثلاً یک دهم ثانیه اتفاق می‌افتد و خداوند به تمام این فعل و انفعالات واسطه در دیدن و شنیدن و فهمیدن انسان علم دارد، برای آنکه خود او آنها را آفریده است. ما فقط نتیجه‌ی این روند را می‌فهمیم: اینکه مثلاً چه کسی را دیده‌ایم، یا چه صدایی را شنیده‌ایم. ما از احساسات درونی خود وقتی آگاه می‌شویم که سلول‌های مغز کار خود را کرده باشند و خداوند به همه‌ی اینها آگاه است.

**أَلَا يَعْلَمُ**، چگونه ممکن است نداند، **مَنْ خَلَقَ**، آن که خودش اینها را آفریده است؟ **وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ**. در حالی که او لطیف و خبیر است. در زبان فارسی کلمه‌ی «لطیف» به معنایی غیر از معنای قرآنی آن به کار می‌رود. ما به آدمی که خیلی مهربان و با لطف و محبت باشد یا احساسات رقیقی داشته باشد، می‌گوییم آدم لطیفی است. در عبارت «از لطف شما متشکرم» هم همان معنای اول منظور است. ولی در زبان عربی «لطیف» به این معنا نیست و به معنی دقیق و موشکاف و باریکبین و تیزنگر است. روایتی است از امام صادق (ع)؛ کسی از ایشان سؤال می‌کند که خدا «لطیف» است یعنی چه؟ و ایشان پاسخ می‌دهد: که خداوند به همان اندازه که به انسان و نیازهای او توجه و عنایت دارد، به موجوداتی هم که از فرط خردی به چشم نمی‌آیند نیز توجه و عنایت دارد و مراقب آنهاست و روزی آنها را نیز می‌رساند. در آن زمان کسی نه میکروب و باکتری و آمیب می‌شناخت و نه از موجودات میکروسکوپی دیگر خبر داشت.

اما «خبیر» به عالمی می‌گویند که از جزئیات آگاه است و خبر دارد. فرقی با «علیم» این است که «علیم» صاحب علم کلی هست. کلمه‌ی «خبره» هم- که بعضی‌ها آن را به غلط «خبره» تلفظ می‌کنند- به همین معنی است. مثلاً «فلانی خبره‌ی فرش است»، یعنی از تمام مسائل مربوط به فرش به خوبی اطلاع دارد.

**هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ دُلُولًا** و باز ضمیر «الذی» تکرار شده است. او کسی است که زمین را برای شما رام کرده است. امروزه می‌دانیم که تنها بخش جامد زمین پوسته‌ی آن است و به همین سبب ما می‌توانیم بر روی آن به راحتی حرکت کنیم. این پوسته اگر پوشیده از خاکستر بود، چنانکه در کره‌ی ماه چنین است، راه رفتن بر روی آن دشواری زیادی داشت. یا اگر سنگی و سخت بود، رویش گیاه در آن ممکن نمی‌شد. یا اگر چین و چروک‌های آن قدری بیشتر بود و مثلاً قله‌های بلند کوه‌ها از هفت هشت هزار متر تجاوز می‌کرد و مثلاً بیست هزار متر می‌شد، ارتباط انسان‌ها میسر نبود و فرهنگ و تمدن‌ها در یک جا محدود و محصور می‌ماندند و شاید اصلاً به‌وجود نمی‌آمدند. ولی اکنون زمین رام انسان شده است و او را به همه‌ی مکان‌های خود راه می‌دهد. «دلول» یعنی رام، یعنی زمین اکنون رام انسان شده است، چنان که می‌توانید از آن استخراج کنید، راه در آن احداث کنید، حفرش کنید و... یعنی کاملاً در اختیار بشر و مطیع اوست.

**فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا** پس در اطراف زمین و کنارهای آن راه بروید. «مناکب» یعنی شانه‌ها. یعنی گویی زمین شما را بر شانه‌های خود گرفته است و شما بر گرده‌ی او سوارید. پس، هر جا دلتان می‌خواهد بر روی آن بروید. **وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ** و از روزی او بخورید. یعنی از آنچه زمین به شما ارزانی کرده است. این انواع و اقسام خوراکی‌ها و محصولات، که امکان داشت بسیاری از آنها نباشد. **وَالِيهِ النُّشُورُ**. و بدانید که روزی به سوی او باز خواهید گشت. «نُشُور» یعنی منتشر شدن. خداوند انسان را آفریده و مدتی معلوم و مقرر در زمین به او نعمت و امکانات بخشیده است و سرانجام نیز او را به سوی خود برمی‌انگیزد.

پس تا اینجا خواندیم که خداوند زمین را برای انسان مهیا و مسخر کرد، تا در آن به هر جا که بخواهد برود و انواع روزی‌ها را از آن به دست آورد و سرانجام به سوی پروردگارش بازگردد. سپس، در مقام تذکر، می‌پرسد: آیا از کسی که آسمان و زمین به دست اوست ایمن شده‌اید؟ آیا نمی‌بینید که اگر زمین دایم در لرزش بود زندگی بر روی آن برای شما غیر ممکن می‌شد؟ آیا نمی‌اندیشید که این امنیت را چه کسی به شما بخشیده است؟ اگر کوه‌ها دایماً در حال آتشفشان بود و گدازه‌های آتشفشانی بر سرتان می‌ریخت، یا



بادهای سخت که با خود شن و خاک می‌آورد پیوسته در هر نقطه‌ی زمین می‌وزید، آیا می‌توانستید به زندگی ادامه دهید؟ و بعد پرنده را مثال می‌زند که چگونه در بین زمین و آسمان به پرواز درمی‌آید و بال می‌گشاید و به هم می‌آورد. و می‌پرسد: چه کسی به او بال بخشیده و استخوان‌هایش را سبک و غضروفی ساخته است تا توانایی پرواز در آسمان را پیدا کند؟ آیا جز خداوند رحمان؟ در اینجا باز همچنان سخن از «رحمان» و «رحمانیت» است، نه «الله» یا حتی «رب». این صفت بیانگر محبت و شفقت و عنایت عام پروردگار نسبت به جهان هستی است. در این سوره چهار بار نام «رحمان» آمده است. و هر بار وجه و شأنی از رحمانیت را معرفی کرده است. نخستین آن در آیه‌ی سوم این سوره است که از نشانه‌ها و دلایل رحمانیت او آفرینش زمین و حفظ آن و خلق هفت طبقه آسمان بر فراز آن را یاد کرد. دومین آن، همین آیه است که: **مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ**. یعنی تنها خدای رحمان است که پرندگان را در آسمان نگاه می‌دارد، که باد نه آنها را چندان بالا می‌برد که از مسیر پروازشان خارج کند و نه چندان پایینشان می‌آورد که بر زمین بیفتند. بلکه در یک حد معین آنها را به پرواز در می‌آورد؛ و گاه بی‌آنکه حتی بال هم بزنند، سوار بر امواج هوا، به هر سو پرواز می‌کنند. این استعداد و توانایی و این نظم و تعادل را، به اراده و قدرت چه کسی می‌توان نسبت داد جز پروردگار؟ و مگر انسان نیز به همین گونه در زمین به سر نمی‌برد؟ مگر او نیز میان زمین و آسمان معلق نیست؟ صدها قانون فیزیکی حاکم بر زمین، که یکی از آنها قانون جاذبه است، همه دست به دست هم داده تا زندگی بشر بر روی این کره خاکی حفظ شود و استمرار یابد. چه کسی ما را همچون پرندگان در میان زمین و آسمان حفظ می‌کند؟ **إِنَّا الرَّحْمَنُ؟** پس، از دیگر نشانه‌ها و آیات رحمانیت خدا نگهداشت انسان در چنین نحوه‌ی زیست و زیستگاهی است.

**أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصَرُّكُمْ مِّنْ دُونِ الرَّحْمَنِ**. کیست آن‌که سپاه و پشتیبان شما باشد و شما را یاری کند، جز خدای رحمان؟ آیا می‌پندارید کسانی که به آنها تکیه می‌کنید و آنها را پشتیبان خود می‌دانید، توانایی یاری کردن شما را دارند؟ بشر، به جای آنکه فقط به خدا تکیه کند، همیشه توانگران و قدرتمندان را تکیه‌گاه خود می‌گیرد. نگاه آدمی همواره به قدرت است. در انسان دو انگیزه‌ی دفع ضرر و جلب منفعت همواره در کار است؛ اگر زمانی بت می‌پرستید، یا می‌خواست از خشم طبیعت و خدایان، که آن را در طوفان و سیل و زلزله و بیماری و خشکسالی و دیگر بلایای طبیعی تصور می‌کرد، در امان بماند، چنان که گاه حتی فرزندان خود را قربانی بت‌هایش می‌کرد، و یا برای جلب منفعت بود و رضایت بت‌ها را می‌جست تا به زندگی‌اش رونق ببخشند و رزق و روزی‌اش را وسعت دهند.

امروز هم بشر به همین دو انگیزه به دستگاه‌های قدرت تقرب می‌جوید. امروز مردم تمام تلاش بیشتر مردم این است که هر چه بیشتر به قدرت نزدیک شوند. هر قدرتی در هر نظام و سیستم حکومتی. تصورشان این است که اگر ثروت یا حکومت، که هر دو سبب قدرت‌اند، حامی و پشتیبانشان باشد، راحت و آسوده زندگی خواهند کرد. و این آیه ناظر به همین گمان باطل انسان است که آیا قدرتی که به آن تکیه کرده‌اید و آن را مایه‌ی نیرومندی خود می‌دانید، **يَنْصَرُّكُمْ مِّنْ دُونِ الرَّحْمَنِ**، آیا می‌تواند شما را، به جای خدای رحمان، پشتیبانی و حمایت کند؟ آیا می‌تواند تکیه‌گاهتان در زندگی باشد؟

**إِنَّ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ**. این کافر نعمتان و مردمان ناسپاس در غرورند. «غرور» یعنی فریب و اشتباه، «مغرور» یعنی فریب خورده و کافر یعنی کسی است که حقیقت را ندیده می‌گیرد و به حساب نمی‌آورد؛ یعنی خدا را، که ولی نعمت اوست، نمی‌شناسد. فهم

نمی‌کند که پشتیبان هر کس و هر چیزی خداست؛ تکیه‌گاه اصلی انسان اوست. همه‌ی نیروهای طبیعت در دست او و به فرمان اوست. هر که صاحب قدرت است آفریده‌ی اوست و زمام اراده و قدرتش در دست اوست. و این سومین بار است که در این سوره ذکر «رحمان» شده و «نصرت» و یاری خداوند را یاد کرده است.

**أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ**، کیست جز خداوند، که اگر امساک کند و روزی را از شما باز گیرد، شما را روزی دهد؟ ما گمان می‌کنیم که رزقمان به دست کسی است که ما را استخدام کرده و به ما حقوق می‌دهد؟ تکیه‌گاهمان در زندگی به اوست. در آیه‌ی قبل به انگیزه‌ی دفع مضرت آدمی اشاره شده است که می‌خواهد با پناه بردن به دستگاه قدرت زیان را از خود دور کند. و در این آیه انگیزه‌ی جلب منفعت او را یادآور می‌شود که منافع خود را، که با کلمه‌ی «رزق» به آن اشاره شده، نزد غیر خدا می‌جوید. «رزق» یا «روزی» شامل هر نوع بهرمندی و برخورداری است. چنانکه علم از جمله‌ی «روزی» به‌شمار می‌رود. یا «شهادت» یا اطاعت و عبادت خداوند. همه‌ی اینها «رزق» هایی است که به انسان می‌رسد. پس، چشم امید آدمی نباید جز به دست خداوند «رزاق» و روزی رسان باشد. خداوندی که اگر اراده کند، در سالی باران کم بیارد یا اصلاً نیارد، سرچشمه‌ی همه‌ی روزی‌ها خشک خواهد شد. اوست که اگر اراده کند گرما یا سرما بیشتر شود یا آفتی بیاید، محصولات زمین همه از میان خواهد رفت. آب و خاک و باد و آتش و «ابر و باد و مه و خورشید و فلک» همه به فرمان اوست که در خدمت بشر قرار گرفته است.

**بَلْ لَّجُوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ**. بلکه اینان در بیزاری و سرکشی هر دم دورتر شده‌اند. اینان آگاهی ندارند، بلکه سرکش‌اند و از این دعوت بیزاری می‌جویند و در این دوری و بیزاری هر بار بیشتر فرو می‌روند. یعنی دائماً در حال دور شدن و فاصله گرفتن از حقیقت‌اند. بنابراین، به رغم آنکه تنها پناه انسان در زندگی خداوند است و رزق آدمی به دست اوست، باز غرور می‌ورزد و سرکشی می‌کند و از پروردگار رحمان دوری می‌جوید.

**أَفَمَنْ يَمُنُّ بِمُنَىٰ مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمُنُّ بِسُوْيَا سِرِّش بِالْأَسْتِ وَمَقَابِلِش رَا** است و درست مسیر را می‌پیماید، یا آن که: **أَمَّنْ يَمُنُّ بِسُوْيَا سِرِّش بِالْأَسْتِ وَمَقَابِلِش رَا** می‌بیند، آن هم، **عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**. در راهی راست و مستقیم؟ کدامین راه درست را طی می‌کند؟ آن که به رو در افتاده، یا چهار دست و پا، یا سینه‌خیز راه می‌رود و نگویند و سربه‌پائین است و مقابلش را نمی‌بیند، یا دومی که سر خود به بالا گرفته و افق روبه‌رویش را می‌بیند؟

این مثال ساده و روشن می‌فهماند انسان‌ها دو گونه‌اند: کسانی که آینده‌نگرند و افقی پیش روی خود دارند و آخرت بین‌اند؛ و کسانی که رویشان به زمین است و چسبیده‌اند به منافع مادی و شهواتشان، نگاهشان فقط به خودشان است و مطامعشان. فقط پایین را می‌بینند و لذا مسیر را درست تشخیص نمی‌دهند. این گروه متوقف‌اند. تنها هدایت یافتگان‌اند که نظار مگر افق پیش روی خود هستند و در مسیر درست گام برمی‌دارند. آنکس که فقط از خالق خود می‌ترسد و چشم امیدش نیز فقط به اوست، روی پای خود ایستاده و چشم به ابدیت دارد. اما آن کس که در یوزمگر طاغوت‌ها و قدرتمندان و ارباب زر و زور و تزویر است، انگار سینه‌خیز راه می‌رود. وانگهی، همین قوه‌ی فهم و تشخیص را، که به انسان راه نشان می‌دهد و رهبری‌اش می‌کند، چه کسی به او بخشیده است؟ آیه‌ی بعد توضیح می‌دهد.

**قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ بَعْدَ أَنْ مَاتَ وَأَنْتُمْ إِلَىٰ عِلْقَتِكُمْ رَاجِعُونَ** «خداست که شما را آفرید. «انشاء» و «خلق» هر دو به معنی آفرینش است. اما «انشاء» آفرینش و ایجاد بی‌سابقه و مسبوق به عدم است، و «خلق» آفرینش مسبوق به سابقه و غیرمسبوق به عدم. هنرمند که آفرینشگر است «خالق» است، نه «انشا کننده». آنچه نقاش بر روی تابلو می‌آورد، یا تصویری است از طبیعت و یا الهامی است از آن. اما «انشاء» پدید آوردن چیزی از عدم است، بی‌آنکه چیزی سابق بر آن وجود داشته باشد.

**وَجَعَلْ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْبَصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ** و برای شما گوش و دیده‌ها و دل‌ها پدید آورد. خداوند به انسان برای شناخت دنیای خارج این سه قوه را عطا کرده است. این مطلب در آیات زیادی مطرح شده است که از نعمات بزرگ خداوند سمع و بصر و قلب یا دل است، که در بعضی آیات از آن به لفظ «قلب» و در بعضی دیگر به لفظ «فؤاد» تعبیر کرده است. و البته «قلب» هم نه این عضو صنوبری است که خون به بدن می‌رساند. ما ظاهراً آن را مترادف ذهن و مغز می‌گیریم، یعنی مرکز اندیشه و تعقل. ولی قرآن هیچ‌جا نکته مغز یا ذهن، بلکه همه جا قلب و فؤاد را مرکز ادراک نامیده است. مثلاً می‌گوید دل‌های کسانی کور شده است و حقایق را نمی‌توان رد درک کنید. آنچه ظاهراً بر ما روشن است، قلب نه مرکز یا قوه‌ی شناخت بلکه مرکز خون‌رسانی به بدن است. پس، قاعدتاً منظور قرآن از «قلب» باید قوه‌ی درآکمی انسان باشد، هر چند که نمی‌دانیم جایگاهش کجاست. در هر حال، نفس یا روح یا عقل، هر چه اسمش را بگذاریم، قرآن می‌گوید نعمت آگاهی و شناختی که از طریق ابزار چشم و گوش و دل به شما داده شده، به‌هیچ‌موجود دیگری داده نشده است. هیچ‌موجود دیگری در دنیا قوه‌ی اندیشه و تأمل و تدبیر و تفقه ندارد. تنها انسان است که از اطلاعات و شناخت جزئی می‌تواند به نتایج کلی برسد. البته برخی حیوانات هم تجربه و نتیجه‌گیری می‌کنند؛ ولی این قوه در آنها بسیار ضعیف است. آنها از میزان بسیار اندکی از فهم برخوردارند. حیوانات تربیت شده هم در واقع «شرطی» شده‌اند، نه آنکه عقلی به کارش برده باشند. مثلاً هر بار که دلفین از درون حلقه می‌پرد، به او یک ماهی می‌دهند. و او به‌انگیزه خوردن ماهی این کار را تکرار می‌کند.

به دنبال نعمت شناخت و هدایت، سپاس از بخشنده‌ی نعمت را یادآوری لئوده است. چون غالباً آدمی به عمل خود مغرور می‌شود، مثلاً اگر نمازی می‌خواند و دعا و راز و نیازی می‌کند یا خیری به کسی می‌رساند و کار صوابی می‌کند، از خدا طلبکار می‌شود! و از یاد می‌برد که این توفیقات را هم خدا به او داده است. اساساً توفیق هر عبادتی از خداست. اینکه ما انفاق می‌کنیم، توانایی این فهم و تشخیص را چه کسی به ما بخشیده است؟ آن قوه که در نفس ما تصمیم می‌گیرد که کار خوب بکند، آن اختیار و آزادی که ما را به طرف کار خیر سوق می‌دهد، اینها از سوی چه کسی به ما عطا شده است؟ در این آیه همین نکته یادآوری شده که اندیشه و تأمل و تدبیر شما که به راه درست رهنموتان می‌شود از قلبی نشئت گرفته که خدا به شما ارزانی کرده است.

**قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ**. بگو اوست که شما را در زمین آفرید، نه دیگر معبودان، و روزی به سوی او محشور می‌شوید و باید حساب پس بدهید. این فرمان «بگو» در واقع تأکید بر اهمیت تعلیماتی است که داده می‌شود. کسی که **ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ**، شما را در زمین پراکنده ساخت، همچون بذری که دهقان بر روی زمین می‌پاشد. به عبارت دیگر، آفریننده‌ای که شما را بر روی زمین پدید آورد، بدانید که **وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ**. روزی به‌سوی او محشور خواهید شد. بذر وجود آدمی در زمین پرورده خواهد شد و رشد خواهد کرد تا محصول آن در دنیای دیگر به او داده شود.

**وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** . و می‌گویند اگر شما (انبیاء و پیروان بطن) راست می‌گویید، این وعده‌ی قیامت کی است؟ در اینجا مسیر بحث به **تُحْشَرُونَ** و حشر انسان‌ها تغییر جهت می‌دهد. پیش از این، سخن از توحید بود، ولی از این آیه به بعد سخن از آخرت می‌رود. می‌پرسند- البته از سر انکار- که قیامتی که می‌گویید کی خواهد آمد ؟ این شبهه از قدیم هم مطرح بوده و می‌گفتند وقتی انسان مُرد و خاک شد ، چگونه ممکن است دوباره زنده شود. این شبهه گاهی به طعن و با این پرسش مطرح می‌شود که اگر واقعاً قیامتی در کار است، چرا زمانش معلوم نیست؟

**قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ** بگو علم آن تنها نزد خداست. **وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ** و من فقط منذر و هشداردهنده‌ی آشکار آنم. آیات قرآن ، علم به زمان وقوع قیامت را از پیامبر نفی کرده است. می‌گوید اصلاً تو در چه مقامی هستی که بدانی زمان قیامت کی خواهد بود، چون جز خداوند هیچ کس علم آن را نمی‌داند. اگر انسان می‌دانست که قیامت مثلاً هزار سال بعد خواهد آمد، خیالش راحت می‌شد و لازم نمی‌دید به فکر آن باشد. یا اگر برعکس می‌دانست که مثلاً دو ماه دیگر واقع خواهد شد، از ترس آن از همین امروز درصدد جبران خطاهایش برمی‌آمد. اما همین مجهول و نامشخص بودن زمان وقوع قیامت ، امتحان و ابتلایی است برای کسانی که آن را باور دارند.

**فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً** پس، همین که قیامت را نزدیک ببینند ؛ **سَبَّوْهُ وَجُوهَ الَّذِينَ كَفَرُوا**، روی کسانی که آن را انکار کرده‌اند تیره شود. **وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُدْعُونَ** . و به آنها گفته شود که این است آنچه یکسره طلب می‌کردید و به تمسخر می‌گفتید کی خواهد آمد. انسان غالباً وقتی به شدت احساس ناراحتی کند ، رنگ چهره‌اش تغییر می‌کند و تیره می‌شود ، همچنان که شادی‌ها چهره را باز و روشن می‌کند.

**قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكْنِي اللَّهُ وَمَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ** . بگو آیا هیچ اندیشیده‌اید اگر خدا مرا و همه‌ی کسانی را که با من‌اند، یعنی مؤمنان را، هلاک کند یا مشمول رحمت خود قرار دهد، کافران را چه کسی از عذاب الیم پناه خواهد داد؟ یعنی ما به رحمت خدا امید داریم و می‌دانیم که هلاکت و نجات ما به اراده‌ی اوست، شما به چه کسی امید بسته‌اید؟ شما که قیامت را باور ندارید، در آن روز چه خواهید کرد؟

**قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ**، بگو او خدای رحمان است. در اینجا هم باز سخن از نجات انسان است و از رحمانیت خداوند یاد شده، چون نجات و رستگاری انسان از نشانه‌ها و آثار رحمانیت اوست. در این سوره، همانطور که گفته شد، سخن بر سر الوهیت و ربوبیت نیست، بر سر «رحمانیت» خداوند است. و این مضمون چند سوره‌ی قرآن است. در این سوره، این چهارمین بار است که ذکر رحمانیت خداوند به میان آمده تا نشان دهد تنها رحمن نجات دهنده‌ی آدمی از عذاب است.

**أَمَّا بِهِ** ، تنها به او ایمان آورد ه‌ایم، **وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا** ، و تنها به او توکل کرد ه‌ایم. تکیه‌گامان در زندگی فقط به اوست. **فَسْتَغْلَمُونَ مِنْهُ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ** . پس، به‌زودی خواهید دانست که چه کسی در گمراهی آشکار بوده است. زور و اجبار و فشاری در کار نیست، زمان معلوم خواهد کرد که چه کسی در گمراهی آشکار بوده است.

آخرین آیه این سوره، جمع‌بندی سوره است. با یک آیه‌ی ساده و روشن که برای همه، از عالم و عامی قابل فهم است سخنش را به پایان می‌رساند: **قُلْ أَرَأَيْتُمْ**، بگو آیا اندیشه کرده‌اید که: **إِنْ أَصْبَحَ مَأْوَكُمْ عَوْراً**، اگر آب شما، یعنی همین آب چاه و چشمه و رودخانه، و به‌طور کلی هر آبی که شما از آن بهره می‌برید، در زمین فرو رود، یعنی در عمق پایین‌تری قرار بگیرد، **فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ**. چه کسی آب روان را بر شما خواهد آورد؟

یادآور می‌شوم که پوسته‌ی جامد زمین، یعنی همین خاک، وضع شگفتی دارد. آب تا عمقی از زمین به تدریج نفوذ می‌کند و در طبقات غیر قابل نفوذ متوقف می‌شود و سفره‌های زیرزمینی آب را تشکیل می‌دهد. یکی از همین مخازن زیرزمینی آب و نمونه قابل مشاهده‌اش، غار «علی‌صدر» در همدان است که توریست‌ها به تماشای آن می‌روند. حال، اگر زمین از جنس دیگری بود و مثلاً همه‌ی پوسته‌ی آن را سنگ‌های آذرین تشکیل می‌داد، آب ابداً در زمین فرو نمی‌رفت و باران که می‌آمد، به سرعت در زمین روان می‌شد و به رودخانه و دریا می‌پیوست یا بخار می‌شد. یا برعکس، اگر جنس پوسته‌ی زمین تماماً خاک نرم بود، در آن صورت آب تا عمق دو سه هزار متری زمین پایین می‌رفت و در گرم‌ای شدید آن به سرعت به بخار تبدیل می‌شد و هدر می‌رفت. اما در زمین فعلی، آب تا عمق معینی پایین می‌رود و در همان جا ذخیره می‌شود. خوب، خود این یکی از شگفتی‌های خلقت است که ما اصلاً به آن توجه نداریم.

سفره‌ها و مخازن زیر زمینی آب بعضاً در طول ده‌ها، بلکه صدها سال انباشته و ذخیره شده‌اند، به گونه‌ای که اگر سالیانی هم باران نیارد، می‌توان با حفر چاه عمیق از آب‌های ذخیره شده در طول صدها استفاده کرد، البته بدا به حال مردمانی که بی‌خیال از نسل‌های بعد، این ذخیره‌ها را مصرف بی‌رویه می‌کنند. اما بسیاری از این سفره‌ها سطحی و محدود است. نمی‌دانم دقت کرده‌اید که معمولاً آخرهای تابستان، آب رودخانه‌ها و قنات‌ها و چشمه‌ها تقریباً به آخر می‌رسد. یعنی مقدار آب ذخیره شده‌ی زیرزمینی تقریباً برای همان سه ماه تابستان است. در ایران که چنین است. شما آخرهای تابستان اگر به دره‌ها و کوه‌های اطراف تهران بروید، فقط آب باریکه‌هایی کف رودخانه‌ها می‌بینید. یعنی ظرفیت زمین برای ذخیره‌ی آب کاملاً حساب شده است. برفی که آب می‌شود و مخازن یا سفره‌های زیرزمینی آب را تشکیل می‌دهد درست به اندازه است و نه کم است و نه زیاد: **كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ** و هر چیزی نزد او به مقدار و اندازه است.

امروزه در کشورهای پیشرفته سطح آب‌های زیرزمینی را بالا می‌آورند. این کار را در ایران هم- از جمله در دشت قزوین- پیش از انقلاب با مشاور خارجی- کردند. آب شاهرود را انداختند در دشت قزوین و سطح سفره‌های زیرزمینی را بالا آوردند، نتیجه این شد که از کرج تا قزوین دشت‌ها تبدیل به مزارع کشاورزی شد. پیش از آن باید مثلاً صد متر چاه حفر می‌کردند تا به آب برسند، ولی بعد با ده پانزده متر به آب دسترسی پیدا می‌کردند. امروز که جمعیت کرج بسیار افزایش پیدا کرده، باید هر یک یا دو سال عمق چاه را بیشتر کنند. چون پشت سر هم چاه زده‌اند و سطح آب پایین و پایین‌تر رفته است. اگر به همین منوال ادامه پیدا کند، در آینده‌ی نزدیک همه‌ی باغات آن نواحی بدل به زمین خشک خواهد شد. غرض اینکه طبیعت، کاملاً حساب شده، آب را در همه زمین توزیع و خاک را تغذیه و بارآور کرده است.

سوره در آغاز، از آسمان و طبقات آن و در پایان از زمین و آب‌های ذخیره‌ی آن سخن راند، که همه نشان از رحمانیت خداوند دارد، زیرا آب منشأ حیات آدمی و موجودات دیگر است. بنابراین آیه‌ی پایانی این سوره را می‌توان از روشن‌ترین آیات رحمانیت پروردگار شمرد.

صدق الله العلی العظیم.